



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی هفدهم؛ شنبه ۱۳۹۱/۷/۲۲

حکم جوائز السلطان و نظائر آن از اموال مشتبّه

دومین مسأله‌ای که مرحوم شیخ در خاتمه بعد از بیع مصحف مطرح می‌فرماید، مسأله‌ی جوائز السلطان و عماله است. مراد از سلطان در این جا، سلطان جائری است که لایتنورع عن محارم الله.

این مسأله همان‌طور که مرحوم شیخ تذکر می‌دهد اختصاص به جوائز ندارد، بلکه هر مأخوذی از سلطان را - چه مجاناً باشد و چه بالعوض - شامل می‌شود و حتی می‌توانیم بگوییم این بحث از برخی جهات اختصاص به سلطان هم ندارد، بلکه هر مأخوذی از هر غاصب یا کسی که احتمال می‌رود غاصب باشد را شامل می‌شود، بدین جهت مسأله اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ چون هر مسلمانی شبانه روز با این مسائل روبرو است و احتمال می‌دهد مالی را که در مقابل خرید و فروش اخذ می‌کند، غصبی باشد یا متعلق خمس باشد بنا به عدم تحلیل و یا

به هر حال این مسأله‌ی بسیار مورد ابتلائی است که فهم شقوق و احکام آن مورد نیاز است و متأسفانه این‌گونه مسائل در توضیح المسائل به طور کامل مطرح نشده و طلاب و فضلاء هم کثیراً ما مورد سؤال قرار می‌گیرند. پس فهم این مسائل مفید و لازم است، خصوصاً برای کسانی که متصدی پاسخ‌گویی به دیگران هستند.

شقوق مختلف مسأله

مرحوم شیخ رحمته در یک تقسیم بندی چهار شق برای مسأله بیان می‌فرماید: به این صورت که یا می‌دانیم

در جمله‌ی اموال سلطان جائز - یا هر غاصبی - مال حرامی است که می‌تواند داخل در مأخوذ باشد یا نمی‌دانیم. در صورت اول یا می‌دانیم آن مال حرام در این مأخوذ هست یا نمی‌دانیم و در آن صورتی که می‌دانیم مال حرام در این مأخوذ هست، یا تفصیلاً می‌دانیم کدام است یا علی‌الاجمال.^۱ پس در مجموع چهار صورت شد:

۱. اصلاً نمی‌دانیم سلطان یا غیر او مال حرامی دارد که می‌تواند داخل در این مأخوذ باشد.

۲. می‌دانیم مال حرامی دارد که می‌تواند داخل در مأخوذ باشد، اما نمی‌دانیم داخل در مأخوذ هست یا خیر.

۳. می‌دانیم مال حرامی دارد و علی‌نحو الاجمال می‌دانیم آن مال حرام داخل در مأخوذ است.

۴. می‌دانیم مال حرامی دارد و علی‌التفصیل هم می‌دانیم که داخل در مأخوذ است به نحوی که می‌توانیم بگوییم کل یا بخشی از آن بعینه حرام است.

بررسی صورت اول

صورت اول که اصلاً نمی‌دانیم مال حرامی داشته باشد که می‌تواند داخل در مأخوذ باشد، کثیراً ما اتفاق می‌افتد؛ چون هر فردی با کسانی معامله می‌کند یا مالی را از آنها اخذ می‌کند که احتمال می‌دهد مال حرامی داشته باشند که مأخوذ از آن باشد. در چنین صورتی اخذ آن مال و تصرف در آن چه حکمی دارد؟

مرحوم شیخ می‌فرماید: بلا اشکال جایز است «للاصل و الاجماع و الاخبار الآتیه».^۲

اجماع ظاهراً قابل مناقشه نیست و حتی می‌توانیم بگوییم فی‌الجمله ضروری فقه است؛ چون به صرف این که احتمال می‌دهیم کسی مال حرامی داشته باشد، نمی‌تواند این احتمال مانع اخذ چیزی از او یا مبادله و گرفتن عوض از او باشد، و گرنه معامله با بسیاری از مردم می‌بایست حرام باشد. ولی این ضرورت یا اجماع

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۶۵:

[المسألة] الثانية جوائز السلطان و عماله، بل مطلق المال المأخوذ منهم مجاناً أو عوضاً، لا يخلو عن أحوال:

لأنه إما أن لا يعلم أن في جملة أموال هذا الظالم مال محرّم يصلح لكون المأخوذ هو من ذلك المال، وإما أن يعلم. و على الثاني: فإما أن لا يعلم أن ذلك المحرّم أو شيئاً منه هو داخل في المأخوذ، وإما أن يعلم ذلك. و على الثاني: فإما أن يعلم تفصيلاً، وإما أن يعلم إجمالاً فالصور أربع.

۲. همان:

أما الاولى فلا إشكال فيها في جواز الأخذ و حلية التصرف؛ للأصل و الإجماع و الأخبار الآتية، لكن ربما يوهم بعض الأخبار أنه يشترط في حلّ مال الجائر ثبوت مال حلال له، مثل ما عن الاحتجاج عن الحميري، أنه كتب إلى صاحب الزمان عجل الله فرجه يسأله عن الرجل ...

همراه مدارکی است که سعه یا ضیق آن را تعیین می‌کند، بنابراین باید ادله‌ی مناسب موضوع را بررسی کنیم. مرحوم شیخ می‌فرماید: مقتضای اصل در مسأله - صرف نظر از اخبار دالّ بر جواز که بررسی خواهیم کرد - جواز است. در این‌که مراد از اصل چیست، احتمالاتی وجود دارد از جمله:

اصل در مسأله

۱. اصالة الحلیة یا اصالة الاباحة: این اصل نمی‌تواند علی الاطلاق مراد باشد؛ زیرا اصالة الحلیة در جایی می‌تواند جاری باشد که اصل موضوعی حاکم وجود نداشته باشد و با وجود آن دیگر نوبت به اصالة الحلیة نمی‌رسد.

به عنوان مثال شیئی که روی زمین افتاده و نمی‌دانیم مالکش راضی است در آن تصرف کنیم یا خیر، نمی‌توانیم با تمسک به قاعده‌ی «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ» بگوییم تصرف در آن جایز است، بلکه استصحاب عدم رضایت مالک آن جاری می‌شود و مقدم است، مگر این‌که یقین پیدا کنیم اعراض کرده است. بله، اگر شک در مالکیت کسی بر آن داشته باشیم مثلاً کبوتری در جایی افتاده و ندانیم آیا کسی آن را حیازت کرده و به تملک خود درآورده تا تصرف در آن جایز نباشد یا کسی آن را حیازت نکرده و از مباحات است، آن جا می‌توانیم با تمسک به مثل قاعده‌ی حلیت در آن تصرف کنیم.

در ما نحن فیه هم چون علی الفرض می‌دانیم سلطان جائز مثلاً ماشینی را که به عنوان جایزه داده یا فروخته، خودش آن را تولید نکرده، بلکه شرکتی آن را تولید کرده و احتمال می‌دهیم آن را به عنف گرفته و غصبی است، در این جا قاعده‌ی حلیت جاری نمی‌شود، بلکه استصحاب عدم انتقال آن ماشین از ملک مالک قبل به سلطان جاری می‌شود و تصرف در آن جایز نخواهد بود؛ زیرا قاعده‌ی حلیت در این جا، محکوم استصحاب بقاء ملکیت دیگری است و با اثبات ملکیت دیگری، قاعده‌ی «لا یحل لاحد أن یتصرف فی مال اخیه الا باذنه» حاکم می‌شود. پس اصالة الاباحة و الحلیة نمی‌تواند مراد مرحوم شیخ باشد.

۲. اصالة الصحة: اصالة الصحة که یک قاعده‌ی عقلانیه‌ی ممضاة عند الشرع است و در مقام شک در صحت و فساد معاملات جاری می‌شود، آیا می‌تواند در این جا جاری باشد به این صورت که بگوییم سلطان جائزی که هبه کرده یا فروخته، شک داریم معامله‌اش صحیح است یا فاسد، با اصالة الصحة حکم کنیم که آن هبه یا بیع صحیح است؟

می‌گوییم: اصالة الصحة نیز در این جا جاری نیست؛ زیرا اصالة الصحة در جایی جاری می‌شود که تمامیت ارکان معامله و عقد احراز شده باشد. به عبارت دیگر اگر انشائی که از اهلش صادر شده، شک در صحت و فساد آن داشته باشیم، اصالة الصحة جاری است؛ مثلاً احراز کردیم کسی که مالک شیء بوده، عقد بیع بر روی آن انجام داده، ولی نمی‌دانیم شرایط صحت عقد - مثل غرری نبودن - را رعایت کرده یا نه، با اصالة الصحة حکم به صحت معامله می‌کنیم.

اما اگر در جایی تمامیت ارکان عقد احراز نشده و شک در اهلیت منشی داشته باشیم، سیره‌ی عقلائی بر جریان اصالة الصحة وجود ندارد - یا لااقل مشکوک است - مثلاً اگر کسی اتومبیلی را که در کنار خیابان پارک شده و ید بر آن ندارد، به دیگری بفروشد و شک در صحت آن معامله داشته باشیم، نمی‌توانیم با تمسک به اصالة الصحة بگوییم معامله صحیح بوده و نقل و انتقال محقق شده است؛ زیرا اول باید احراز شود فروشنده، مالک یا حداقل وکیل یا ولی مالک است^۱ تا با احراز اهلیت منشی بتوانیم تمسک به اصالة الصحة کرده و حکم به صحت عقد کنیم.

در ما نحن فیه هم اصالة الصحة نمی‌تواند جاری باشد؛ زیرا فرض آن است که شک داریم سلطان جائر مالک آن باشد، پس تنها اصلی که مناسب است این جا جاری باشد، قاعده ید است که معمولاً از آن به اصل تعبیر نمی‌شود و اطلاق اصل بر آن خلاف اصطلاح است. بنابراین مناسب بود شیخ رحمته الله به جای «للاصل» بفرماید «لقاعدة الید».

۳. قاعده‌ی ید: قاعده‌ی ید، قاعده‌ی فراگیر عقلائی و متفق^۲ علیهاست که ممضاة عند الشارع می‌باشد؛ به این معنا که هر کسی ید بر چیزی داشته باشد، آن شیء ملک ذوالید محسوب می‌شود و احیاناً اگر ادعای ولایت یا وکالت از طرف مالک هم کند، پذیرفته می‌شود.

در ما نحن فیه نیز سلطان جائر یا هر کسی که شک در مالکیت او بر شیء مأخوذ از او داریم؛ چون ید بر آن داشته، پس مالک بوده و طبق اختیارات و سلطنت ملکی که داشته هبه کرده یا فروخته است. بنابراین حکم به صحت معامله می‌شود. ولی مرحوم شیخ می‌فرماید: از بعضی روایات استفاده می‌شود که باید احراز شود سلطان مال حلال هم دارد. این روایت، روایتی است که جناب طبرسی در الاحتجاج به نقل از محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری ذکر می‌کند که این چنین است:

۱. در عقد فضولی هم تا احراز نشود مالک راضی به عقد نشده، نقل و انتقالی محقق نمی‌شود.

تقریر متن: عبدالله میرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی